magiran.com

بررسی روایی و ساختاری داستان سیاوش

محمدباقر انصاری
کارشناس ارشد ادبیات نمایشی، پژوهشگر و مدرس دانشگاه

چکیـده

داستان سیاوش، داستان زندگی و مرگ مظلومانه شاهزاده‌ای است ایرانی که با اعمال و گفتار خود اخلاق عملی و الگوی پاک زیستن و جاودانه ساختن نام را به خواننده می‌نماید.

در این نوشتار، بر اساس رویکرد، ابتدا به طرح (plot) و پیرنگ و سپس به مضمون و درونمایه داستانی پرداخته می‌شود؛ پس از آن، نویسنده تلاش می‌کند با استفاده از نظریات جدید و موجود در ادبیات به بررسی و واکاوی ساختار روایی این داستان دست بیازد؛ بنابراین ابتدا به زاویه دید داستان و بیان عینی و ذهنی فردوسی پرداخته می‌شود؛ سپس نحوه روایت تصویری فردوسی و نزدیک بودن شیوه روایتی او به هنر سینما و نوع سازگان نقشه داستانی و نیز ترسیم نمودار اوج‌گاهی این داستان مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه نیز خلاف‌آمد، شگفت‌کاری و مرگوارگی به عنوان سه شیوه روایت، در داستان سیاوش بررسی می‌شود و با ارائه نمونه‌هایی، مصادیق این مدعا بیان می‌گردد.

در پایان نیز داستان با جدول کارپرداخت‌نمای ریختارشناسی گریماس منطبق و تجزیه و تحلیل می‌شود تا با ارائه الگویی ادبی، خواننده را در دریافت و فرایافت داستانی یاری کند.

کلیدواژه‌ها: سیاوش، فردوسی، شاهنامه، داستان، روایت، سازگان.

تاریخ دریافت: ۸۶/۱۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۸۷/۸/۲۸

magiran.com

مقدمه

داستان سیاوش و زندگی پرفراز و نشیب این شاهزاده ایرانی، به سبب بهره‌مندی از جنبه‌های متعدد نمایشی (دراماتیک) یکی از بهترین نمونه‌های منظومه‌های ادبیات فارسی است. حکیم توس، سراینده این اثر، در پردازش داستانی خود، به طور خودآگاه یا ناخودآگاه ـ و بر اساس سواد بصری فوق‌العاده خود ـ به شیوه‌ها و تمهیداتی دست یازیده است که امروزه از منظر تئوری‌های جدید ادبی و هنری یکی از مدرن‌ترین تمهیدات روایی و ساختاری به شمار می‌آیند؛ از این رو برای بررسی زیبایی‌شناختی این تمهیدات و پژوهش درستی یا نادرستی این ادعا، در این نوشتار با تکیه بر تئوری‌های شناخته شده و دیدگاه‌های صاحب‌نظران ـ که بیشتر در پی بازنمایی روایت و سازگان در یک اثر ادبی و هنری هستند ـ به بازشناسی داستان سیاوش می‌پردازیم. در این راستا، تلاش خواهیم کرد نخست با روشن ساختن خرده-عناصری چون طرح، درونمایه و مضمون، همچنین زاویه دید و بیان عینی و ذهنی داستان، نقشه داستانی اثر را از منظر روایت و ساختار بررسی کنیم. در این میان، خلاف‌آمد، شگفت‌کاری، مرگوارگی و جدول کارپرداخت‌نمای گریماس، از جمله پشتوانه‌های تحقیقی این نوشتار خواهند بود.

۱. طرح داستان

بعد از زاده شدن سیاوش، کیکاووس او را همراه با رستم به زابلستان می‌فرستد. سیاوش توسط رستم که نقش دایه و معلم او را بر عهده دارد، با انواع فنون جنگی و سلوک شاهانه آشنا می‌شود. بعد از رسیدن به سن رشد، سیاوش قصد بازگشت به دربار و دیدار پدر می‌کند. رستم نیز با در اختیار گذاشتن امکانات، او را برای رفتن آماده می‌کند. سیاوش از سوی پدر پذیرفته می‌شود. مادر سیاوش از دنیا می‌رود و زیبارویی سیاوش، باعث جلب توجه و عاشق شدن سودابه، همسر پدرش، به او می‌شود. کیکاووس که سودابه را همچون مادری در حق سیاوش می‌داند، حرف او را مبنی بر فرستادن سیاوش به شبستان خویش برای دیدار از خویشان و خواهران سیاوش می‌پذیرد.

سودابه سیاوش را به خود می‌خواند و قصد کام‌جویی دارد؛ اما سیاوش به دلیل ترس از خیانت به پدر و در نظر گرفتن جهاندار دادار، از قبول آن سر باز می‌زند.

پس از چند بار مکرِ سودابه، سیاوش به شبستان می‌آید و چون این بار هم پیشنهاد سودابه را نمی‌پذیرد، سودابه قصد کام‌جویی می‌کند و پیراهن سیاوش را از پشت پاره می‌کند. سودابه از ترس رسوایی، به شاه می‌نماید که سیاوش قصد خیانت به پدر را داشته است! با تحقیق کیکاووس، بی‌گناهی سیاوش روشن می‌شود؛ با وجود این، سودابه دست‌بردار نیست. توطئه‌ای دیگر می‌چیند به این شکل که زنی جادوگر را تحریک و تشویق می‌کند تا بچه خود را سقط کند تا سودابه بتواند کودک را کودک کشته شده خود بنماید

magiran.com

و سیاوش را به آتش کینه خود بسوزاند؛ کیکاووس به منجمین متوسل می‌شود و آنها دروغ سودابه را آشکار می‌کنند؛ اما این بار نیز سودابه زیر بار نمی‌رود. موبدان چاره کار را گذشتن از آتش می‌دانند که سودابه کودکان کشته شده را دلیل می‌آورد و سیاوش از آنجا که به بی‌گناهی خود و عدل خداوند آگاه است، از میان آتش می‌گذرد و بی‌گناهی خود را ثابت می‌کند. پادشاه قصد کشتن سودابه را دارد، ولی سیاوش واسطه می‌شود تا شاه او را ببخشد. خبر می‌رسد که افراسیاب، شاه توران قصد حمله به ایران را دارد. سیاوش برای فرار از مهلکه هوس‌بازی‌های سودابه و دور بودن از مرکز، فرماندهی سپاه را بر عهده می‌گیرد. سیاوش سپاهیان توران را شکست می‌دهد. افراسیاب با پیشگویی منجمین تن به صلح می‌دهد و سیاوش می‌پذیرد، اما کیکاووس امر به کشتن گروگان‌ها و حمله به توران می‌کند. سیاوش برای گریز از عهدشکنی با افراسیاب، سپاه را به ایرانیان می‌سپارد و با تعدادی از آنها به افراسیاب و توران‌زمین پناهنده می‌شود. افراسیاب او را می‌پذیرد و بسیار گرامی می‌دارد؛ چرا که می‌داند کاووس پیر است و بعد از او سیاوش است که بر تخت می‌نشیند.

پیران‌ویسه وزیر افراسیاب دخترش جریده را به عقد سیاوش در می‌آورد و افراسیاب نیز با ازدواج دخترش فرنگیس با سیاوش موافقت می‌کند. سیاوش در توران دو شهر سیاوش‌دژ و سیاوش گرد را می‌سازد. گرسیوز از توجه بیش از حد افراسیاب به سیاوش بیمناک است و با باردار شدن فرنگیس جانشینی افراسیاب را در دستان فرزند سیاوش می‌بیند. پس، دست به توطئه می‌زند؛ او به افراسیاب می‌نماید که سیاوش با ایران نامه‌نگاری می‌کند و هر لحظه امکان دارد ایرانیان به توران حمله کنند. افراسیاب گرسیوز را به سیاوش‌گرد می‌فرستد تا سیاوش را خلع سلاح کند و توطئه را بخواباند؛ گرسیوز به سیاوش می‌گوید که افراسیاب قصد قتل تو را دارد و تو باید به ایران بگریزی! سیاوش به سوی ایران حرکت می‌کند و افراسیاب نیز از سوی دیگر به سمت سیاوش می‌آید. سیاوش قصد آگاه شدن و شنیدن حرف‌های گرسیوز از زبان افراسیاب را دارد، ولی با میدانداری گرسیوز، سیاوش می‌فهمد که توطئه، کار اوست. گروی به فرمان گرسیوز و به اشاره او سیاوش را می‌کشد و سر از تن جدا می‌کند. برای ختم غائله و خواباندن سر و صدای مردم،گروی نیز کشته می‌شود و پیران‌ویسه کیخسرو فرزند سیاوش را پس از تولد به شبانان می‌سپارد تا از او نگهداری کنند. کیخسرو به سن رشد می‌رسد و به درخواست پیران رفتاری شبانی می‌کند تا ظنّ افراسیاب نسبت به او کم شود و از کینه پادشاه رهایی یابد. او موفق می‌شود و سرانجام همراه با مادر به ایران بازمی‌گردند تا زمینه حکومت کیخسرو و جانشینی کیکاووس مشخص شود.

magiran.com

۲. درونمایه و مضمون

به دلیل آمیختگی بیان ذهنی (subjective) و بیان عینی (objective) و نمایشی داستان که از سوی شاعر و ناظم آن شکل گرفته است، می‌توان درونمایه و مضمون‌های متفاوتی را برای این داستان، در نظر گرفت. بدیهی است این امر نسبت به جهان‌بینی و نحوه دریافت خوانندگان تفاوت می‌کند.

درونمایه و نقطه آغازین داستان، «سیاوش» و شرح مظلومیت اوست و از دیدگاهی دیگر تقدیر است که دائم به مثابه نقش‌مایه (موتیف) تکرار می‌شود:

نخواهم زمانه جز آن کو نوشت　　چنان رست باید که یزدان بکشت

(فردوسی،۱۳۷٦،ج۲، بیت۸۱٦)

چنین است کـردار چرخ برین　　گهی این بر آن و گهی آن بر این

(همان، بیت ۲۷٦۹)

مضمون داستان سیاوش ـ همچنان که از تأکید فردوسی برمی‌آید ـ دل نسپردن به دنیا، شادکامی و استفاده از فرصت‌ها، تسلیم برابر تقدیر و وارونگی دنیاست:

کسی را که اندیشه ناخوش بود　　بدان ناخـوشی رای او کش بود

(همان، بیت ۳۰)

نگر تا چه کاری، همان بد روی　　سخن هر چه گویی همان بشنوی

(همان، بیت ۱۷۰)

چنین است کردار این چرخ پیر　　ستاند ز فرزند پستان شیر

چو پیوسته شد مهر دل بر جهان　　به خاک اندر آید سرش ناگهان

مباشید گستاخ با این جهان　　که او تبَری دارد اندر نهان

ازو تو به جز شادمانی مجوی　　به باغ جهان، برگ انده مبوی

اگر تاج داری اگر دست تنگ　　نبینی همی روزگار درنگ

مرنجان روان کین سرای تو نیست　　بجز تنگ تابوت جای تو نیست

(همان،بیت ۲۷٦۱ ـ ۲۷٦۵)

magiran.com

... همه خاک دارند بالین و خشت — خنک آن که جز تخم نیکی نکشت
ز خاکیم و باید شدن سوی خاک — همه جای ترس است و تیمار و باک
جهان سر به سر حکمت و عبرت است — چرا بهره ما همه غفلت است

(همان، بیت ۱۷۰۶ ـ ۱۷۰۹)

همچنان که مشاهده شد، فردوسی از زاویهٔ دید دانای کل، با بیان ذهنی خویش از داستان، مضمون و نتیجه نهفته شده در آن را در سه مرحله به خواننده می‌نماید. این امر با توجه به ساختار داستان‌های کلاسیک فارسی و در کل، داستان‌های جهان، امری طبیعی است؛ زیرا همچنان که مشخص است، نویسنده در برهه‌ای از نوشتار خویش، پیش‌بینی می‌کند که به دلیل همذات‌پنداری بیش از حد و غرق شدن او در داستان، نتیجه و هدف اصلی فراموش می‌شود؛ بنابراین با تشخیص خود در برخی از فواصل داستانی نتیجه و هدف اصلی از بیان داستان را متذکر می‌شود.

در داستان سیاوش نیز فردوسی سه بار این مضمون را متذکر می‌شود؛ یک بار در ابتدا و شروع داستان؛ بار دیگر در اواسط داستان و رفتن سیاوش به سیاوش‌گرد، و انتهای داستان و وارد شدن او به بیان داستانی دیگر.

۳. روایت در داستان

۱ـ۳. زاویه‌ی دید

عنصر زمان در داستان سیاوش، کیهانی است؛ هر چند فردوسی تلاش می‌کند تاریخی توجیه‌پذیر ارائه کند؛ چرا که حقیقت‌مانندی، عنصری است که خواننده را به داستان نزدیک‌تر می‌سازد. داستان سیاوش نیز متعلق به عصر پهلوانی شاهنامه است و بنابراین، زمان به دلیل وابستگی به عصر ماقبل تاریخی شاهنامه از جزیی به کیهانی تبدیل می‌شود.

در چنین زمانی که نیازمند فضا و مکان متعددی است، بهترین زاویه بیان داستانی، زاویه دید (Point of view) دانای کل است تا به‌راحتی شاعر یا داستان‌سرا به زمان‌ها و مکان‌های متعدد نقب بزند.

گفتنی است هر داستان به طریقی روایت می‌شود و حتی ممکن است در یک داستان واحد، از انحاء مختلف روایت استفاده شود. معمول‌ترین شیوه روایت، استفاده از اول شخص (من) و سوم شخص (او) است. در روایت اول شخص، خود نویسنده یکی از افراد داستان است و گاهی خود قهرمان اصلی است؛ اما در روایت سوم شخص، نویسنده بیرون از داستان قرار دارد و اَعمال قهرمانان را گزارش می‌دهد. در

magiran.com

روش روایی سوم شخص، راوی ممکن است دانای کل باشد، یعنی از همه ماجراها و حوادث و افکار و خیالات قهرمانان اطلاع داشته باشد.

بر این اساس، فردوسی گاهی به توصیف بیرونی و نمایشی شخصیت‌ها و اعمال می‌پردازد و گاهی به توصیف ذهنی آن، یعنی برداشت‌های ذهنی خود از کردار و کنش‌های داستانی را بیان می‌کند و یا اینکه به فراخور موقعیت و زمینه داستانی، بیان عینی و ذهنی را با یکدیگر می‌آمیزد.

طبیعی است که خواننده در برخورد با توصیف ذهنی یک موقعیت، به تکاپوی کمتری برای درک آن نیازمند باشد و در مواجهه با توصیف عینی و بیرونی با تکاپوی بیشتر؛ چرا که او خود وظیفه تجزیه و تحلیل پیام و موقعیت‌ها را بر عهده می‌گیرد. نمونه‌های زیر به انواع توصیف و نوع روایت فردوسی در داستان سیاوش می‌پردازد:

۱ـ۱ـ۳. بیان عینی و بیرونی

زاویه دید یا زاویه روایت ـ همچنان که اشاره شد ـ نمایش‌دهنده شیوه‌ای است که نویسنده با آن، مصالح و مواد داستان خود را به خواننده ارائه می‌کند و در واقع، رابطه نویسنده را با داستان نشان می‌دهد؛ از این منظر، زاویه دید حاوی چند ساحت ویژه است: زاویه‌ی دید عینی و بیرونی، زاویه دید ذهنی و زاویه دید شخصی. نویسنده در زاویه دید بیرونی که با وضعیت زمانی و مکانی سر و کار دارد، از بیرون به مواد و مصالح داستانی‌اش می‌پردازد، آنها را از نظر می‌گذراند و توصیف و تشریح می‌کند (نقل با تصرف از: میرصادقی، ۱۳۷٦، ص ۳۸۵). نمونه‌های زیر از آن جمله‌اند:

فردوسی در توصیف عزم کیکاووس در پاسخگویی به نامه سیاوش می‌گوید:

هیونی بیاراست کاووس شاه بفرمود تا بازگردد به راه

نویسنده‌ی نامه را پیش خواند بر تخت خویشش به کرسی نشاند

یکی نامه بنوشت پرخشم و جنگ زبان تیز و رخساره چون باده‌رنگ

(همان، بیت ۱۰۳۱ـ۱۰۳٤)

magiran.com

همچنین در توصیف شبستان کیکاووس و برخورد سودابه با سیاوش آورده است:

نشست از بر تخت بر گوشوار به سر برنهاد افسری زرنگار
سیاوخش را در بر خویش خواند ز هر گونه با او سخن‌ها براند
بدو گفت: گنجی بیاراست شاه کز انسان ندیده است کس تاج و گاه
ز هر چیز چندان که اندازه نیست اگر بر نهی پیل باید دویست
به تو داد خواهم همی دخترم نگه کن به روی و سر افسرم...

(همان، بیت ۳٤٦ ـ ۳۵۰)

۲ـ۱ـ۳. بیان ذهنی

در زاویه دید ذهنی، داستان با احساس و شیوه پرداخت نویسنده نسبت به موضوع سر و کار دارد (میرصادقی، همان)؛ در واقع داستان‌سرا یا نویسنده در این رویکرد، با نوع روایت خود درون شخصیت را فاش می‌سازد.

در بخشی از داستان، زمانی که سیاوش پاسخ نامه خود را از کیکاووس دریافت می‌کند، اندیشناک می‌شود. آن گاه فردوسی به بیان ذهنیات و درونیات سیاوش می‌پردازد:

سیاوش چو بشنید گفتار اوی ز رستم غمی گشت و از کار اوی
ز کار پدر دل پراندیشه کرد ز ترکان و از روزگار نبرد
همی گفت صد مرد گرد و سوار ز خویشان شاهی چنین نامدار
همه نیکخواه و همه بی‌گناه اگرشان فرستم به نزدیک شاه
نپرسد نه اندیشه از کارشان همان‌گه کند زنده بر دارشان
به نزدیک یزدان چه پوزش برم بد آمد ز کار پدر بر سرم...

(همان، بیت ۱۰٦۳ ـ ۱۰٦۸)

magiran.com

رویکرد روایی فردوسی، اغلب حاصل آمیختگی این دو گونه بیانی است که عموماً در اوج و فرود حوادث، بر حساسیت داستان می‌افزاید؛ نمونه‌ی زیر مصداق این مسئله است:

به گوش سپهبد رسید آگهی — فرود آمد از تخت شاهنشهی

پراندیشه از تخت زرین برفت — به سوی شبستان خرامید تفت

بیامد چو سودابه را دید روی — خراشیده و کاخ پر گفتگوی

ز هر کس بپرسید و شد تنگ‌دل — ندانست کردار آن سنگدل...

[کیکاووس] به دل گفت گرین راست گوید همی — از این روی زشتی نجوید همی

سیاوخش را سر بباید برید — بدین سان بود بند بد را کلید...

کسانی که اندر شبستان بدند — هشیوار و مهترپرستان بدند

گسی کرد و در کاخ تنها بماند — سیاوخش و سودابه را پیش خواند

(همان، بیت ۳۶۸ ـ ۳۸۲)

همچنان که در بالا مشاهده می‌شود، کلماتی چون: «پراندیشه»، «تنگدل» و «سنگدل» نشان‌دهنده تصور و تجسم ذهنی فردوسی درباره شخصیت‌هاست بدون نشان دادن حالت بیرونی افراد، نیز تک‌گویی درونی کیکاووس (به دل گفت) از همین مسئله سرچشمه می‌گیرد که در کنار توصیف و بیان عینی و بیرونی فضا و شخصیت‌ها به یک آمیختگی ناگسستنی تبدیل شده است.

۲ـ۳. تصویر سینمایی در داستان

توصیف و روایت فردوسی از داستان سیاوش، در برخی مواقع به حرکت‌های مختلف دوربین، بازگشت به گذشته (فلاش‌بک)های سینمایی، برش موازی و اشاره به جای تکرار شباهت دارد که قابل تطبیق با تکنیک‌های تدوین و دکوپاژ سینمایی است؛ چیزی که او را به عنوان کارگردان عرصه متن ادبی مطرح می‌کند؛ در حقیقت آنچه را که کارگردان‌های معاصر بر روی سلولوئید (ماده اولیه‌ی فیلم) ثبت کرده‌اند، فردوسی در متن تجسم می‌بخشد. نمونه‌های زیر مصداق این مطلب است:

magiran.com

۱ـ۲ـ۳. بازگشت به گذشته (فلاش‌بک)

بعد از آنکه در نیمه‌های پایانی داستان، گرسیوز فریبکار، سیاوش را از کشته شدن توسط افراسیاب می‌آگاهاند و به دروغ به سیاوش می‌گوید که او کینه تو را به دل گرفته است، یک آن، سیاوش، گذشته را از جلوی چشم می‌گذراند و به مرور روزگار جوانی تا آمدن به توران و پناهنده شدن به افراسیاب، می‌پردازد:

سیاوش نگه کرد خیره به دوی — ز دیده نهاده به رخ بر دو جوی

به یاد آمدش روزگار گزند — کزو بگسلد مهر چرخ بلند

به روز جوانی سر آیدش کار — بسی بر نیاید برو روزگار

دلش گشت پردرد و رخساره زرد — پر از غم روان و پر از باد سرد...

(همان، ۲۱۹۷ ـ ۲۲۰۰)

۲ـ۲ـ۳. برش موازی

برش موازی از جمله تکنیک‌های تدوین سینمایی است که دو موقعیت را در یک زمان نشان می‌دهد و با برش‌های متوالی ما را از اتفاقات هر دو موقعیت می‌آگاهاند. این موضوع زمانی در داستان رخ می‌دهد که کیکاووس به کمک منجمین متوجه می‌شود که سرانجام جنگ با سپاه ایران به هلاکت توران و تخت او منجر می‌شود؛ بنابراین تن به صلح می‌دهد و سیاوش فرمانده سپاه ایران که از همفکری رستم بهره‌مند است، با شرایطی این صلح را می‌پذیرد.

سیاوش، رستم را برای آگاهانیدن کیکاووس ـ پدر خویش ـ از نتیجه جنگ به ایران می‌فرستد و از سوی دیگر گرسیوز که با پیام صلح و شرایط افراسیاب نزد سیاوش آمده است نیز برای انتقال این پیام به توران برمی‌گردد. فردوسی با استفاده از برش موازی، اتفاقات و گفتگوهای این دو موقعیت، یعنی دربار کیکاووس و افراسیاب را تشریح می‌کند:

تهمتن بیامد به نزدیک شاه — چنان چون سزد با درفش و سپاه

از آن روی گرسیوز نیکخواه — بیامد بر شاه توران سپاه

همه داستان سیاوش بگفت — که او را ز شاهان کسی نیست جفت

ز خوبی و دیدار و کردار اوی — ز هوش و دل و شرم و گفتار اوی

magiran.com

دلیر و سخنگوی و گرد سوار | تو گویی خرد دارد اندر کنار
بخندید و با وی چنین گفت شاه | که چاره به از جنگی ای نیکخواه...
از آن روی چون رستم شیرمرد | برآمد بر شاه ایران چو گرد
به پیش اندر آمد بکش کرده دست | برآمد سپهبد ز جای نشست
بپرسید و بگرفتش اندر کنار | ز فرزند پرسید و از روزگار
ز گردان و از رزم و کار سپاه | وز آن تا چرا بازگشت او ز راه
نخست از سیاوش زبان برگشاد | ستودش فراوان و نامه بداد
چو نامه بدو خواند فرخ‌دبیر | رخ شهریار جهان شد چو قیر

(همان، بیت ۹۵۸ ـ ۹۷۳)

۳ـ۳. سازگان و ساختار نقشه داستانی

نقشه داستانی، طرحی است که به روایت داستان انسجام و پیوستگی می‌بخشد. نوع این نقشه داستانی در هر داستان می‌تواند از ساختاری متفاوت بهره‌مند باشد. ساختار اوج‌گاهی و ساختارهای بخش‌رویدادی (Episodic) و معمایی (Puzzlelic) سه نوع ساختاری است که پژوهشگران داستان برشمرده‌اند (برای آگاهی بیشتر ر. ک به: ناظرزاده کرمانی، ۱۳۸۳، ص ۱۸۰-۲۵۰).

این سه نوع ساختار و چگونگی تشخیص آنها به نگرش و جهان‌بینی نویسنده بستگی دارد؛ چنان‌چه نحوه نگرش او به جهان، طبیعی و منظم باشد، ساختار اوج‌گاهی و اگر به صورت پیچیده باشد، چیستانی و معمایی و چنانچه جهان به شکل بخش‌های مستقلِ به هم پیوسته دیده شود، ساختار، بخش‌رویدادی خواهد بود.

ساختار نقشه داستانی «سیاوش» اوج‌گاهی است؛ بدین معنی که داستان در بستری آغاز می‌شود و پس از آشنایی تدریجی به بحران (گره‌افکنی) منجر می‌شود، بحران به اوج می‌انجامد و فاجعه رخ می‌دهد که با گره‌گشایی و فرود داستانی، پایان می‌گیرد.

magiran.com

سیاوش قهرمان و شخصیت اصلی داستان است و ماجراها و حوادث حول شخصیت او شکل می‌گیرد؛ بنابراین داستان‌های زیادی می‌تواند بر اساس شخصیت وی شکل گیرد که برای این داستان‌ها، می‌توان به شکل مستقل، گره‌افکنی، بحران، بزنگاه و گره‌گشایی متصور شد.

این سیر، یعنی حرکت از گره‌افکنی تا گره‌گشایی داستانی، سه بار در این داستان رخ می‌دهد و جالب اینکه در این میان، حرکت از توران به ایران و از ایران به توران که از جمله بستر و زمینه ایجاد کشمکش داستانی است، در شکل‌گیری این حرکت نقش بسزا دارد.

گره‌افکنی اول: با وارد شدن سیاوش به دربار کیکاووس شروع می‌شود. با عاشق شدن سودابه به بحران می‌رسد و با فراخواندن سیاوش برای کامجویی و سر باز زدن سیاوش و ابراز خیانت سیاوش به کیکاووس و گذشتن سیاوش از آتش به اوج و بزنگاه می‌رسد و با سالم بیرون آمدن او از آتش گره داستانی گشوده می‌شود.

گره‌افکنی دوم: با حرکت سیاوش برای جنگ با سپاه توران و صلح با افراسیاب سیر روایی دوم آغاز می‌شود. بحران دوم، طرد رستم از دربار کیکاووس و امر به جنگ با توران از سوی اوست؛ اوج و بزنگاه داستان نیز درماندن سیاوش برای چاره‌اندیشی مبنی بر اطاعت فرمان پدر و یا وفای به عهد و نشکستن صلح با افراسیاب است و گره‌گشایی آن، پناهنده شدن به دربار افراسیاب و نشکستن پیمان.

گره‌افکنی سوم: آغاز این بخش با زندگی سیاوش در دربار دشمن و ماندن در توران شروع می‌شود که با توطئه و حیله‌سازی گرسیوز برادر افراسیاب به بحران می‌انجامد و با روبرو شدن افراسیاب و سیاوش در جنگ، به اوج و بزنگاه داستانی می‌رسد و با شهادت سیاوش، گره داستانی گشوده می‌شود.

نمودار نقشه داستانی و اوج و فرود داستان سیاوش به این شکل قابل ترسیم است:

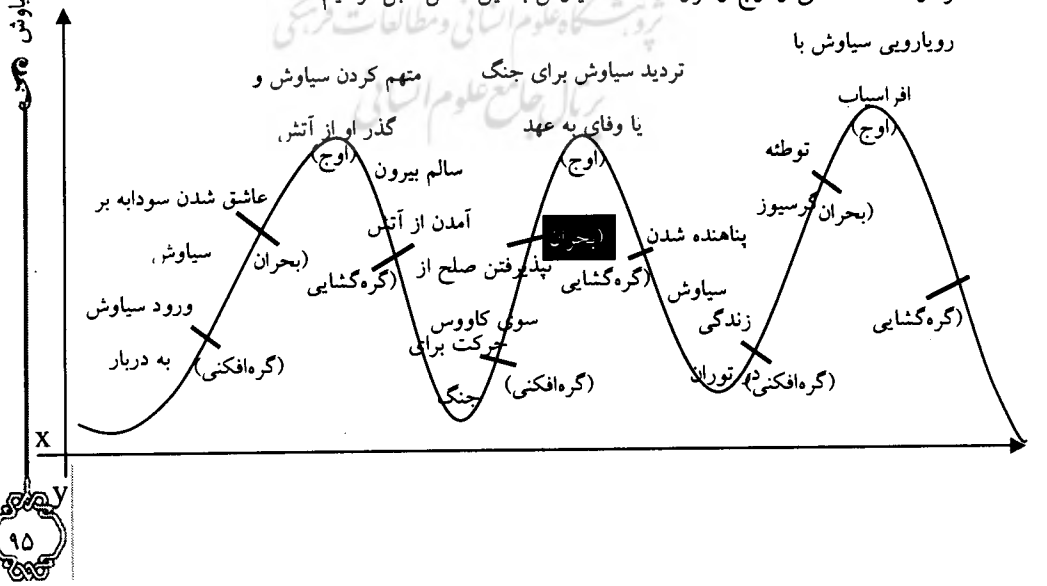

magiran.com

۴ـ۳. خلاف‌آمد، شگفت‌کاری (Grotesque) و مرگوارگی (Macabre)

از یک منظر، پژوهشگران برای روایت داستان ـ به طور کلی ـ چهار شگرد (Device) روایتگرانه را برشمرده‌اند: خلاف‌آمد، شگفت‌کاری، مرگوارگی و خیالی‌سازی (fantasy)؛ از این میان سه روایتگری اول در داستان سیاوش قابل بررسی است:

۱ـ۴ـ۳. خلاف‌آمد: گاهی انسان به تصور شکل‌گیری امری حرکت می‌کند، اما برخلاف خواسته و انتظار او کار شکل پیدا می‌کند؛ همچون این جمله معروف که «خواستم قاتق نونم بشه، قاتل جونم شد».

در حقیقت، خلاف‌آمد می‌تواند در کلام، موقعیت، تقدیر و... اتفاق افتد. داستان سیاوش نیز از این نوع روایتگری خالی نیست؛ از آن جمله می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

ـــ پس از ورود سیاوش به دربار کیکاووس، کیکاووس به سودابه همچون مادری مهربان برای سیاوش می‌اندیشد، اما با آشکار شدن خیانت سودابه به او، خلاف این مسئله ثابت می‌شود:

[کاووس به سودابه] بدو گفت شاه، این سخن در خور است

بدو مر ترا مهر صد مادر است

(همان، بیت ۱۷۲)

[کاووس به سیاوش] پس پرده من، ترا خواهر است

و سودابه چون مهربان مادر است

(همان، بیت ۱۷۷)

[سودابه] بزد دست و جامه بدرّید پاک

به ناخن رخان را همی کرد چاک

(همان، بیت ۳۶۵)

[کاووس] غمی گشت و سودابه را خوار کرد

دل خویش ازو پر ز آزار کرد

به دل گفت که این را به شمشیر تیز

ببایدش کردن همه ریز ریز

(همان، بیت ۴۰۷ ـ ۴۰۸)

magiran.com

ـــ پس از شکست افراسیاب و سپاه توران از سیاوش، سیاوش پیمان صلح را تنها به این امید می‌پذیرد که بتواند کینه جنگ را از پدر بزداید، اما با آگاه شدن کیکاووس از این مسئله نه تنها صلح را نمی‌پذیرد، بلکه رستم را طرد می‌کند و پسر را به ادامه جنگ و کشتن گروگان‌ها وامی‌دارد:

سیاوش ز رستم بپرسید و گفت که این راز بیرون کنیم از نهفت
که این آشتی جستن از بهر چیست نگه کن که تریاک این زهر چیست

(همان، بیت ۸۸۵ ـ ۸۸۶)

چو این کرده باشیم نزدیک شاه فرستاد باید یکی نیکخواه
برد نزد او زین سخن آگهی مگر مغز او آید از کین تهی

(همان، بیت ۸۹۰ ـ ۸۹۱)

[واکنش کیکاووس] به نزد سیاوش فرستم کنون کنون یکی مرد با دانش و رهنمون
بفرمایمش کآتشی کن بلند ببندد گران پای ترکان به بند
بر آتش بنه خواسته هر چه هست نگر تا نیاری بیک چیز دست
پس آن بستگان را بر من فرست که سرشان نخواهم ز تن‌شان گسست...

(همان، بیت ۹۸۶ ـ ۹۸۹)

۲ـ٤ـ۳. شگفت‌کاری: ما، در گروتسک همچون خلاف‌آمد با عملی نامنتظره روبرو هستیم که براساس شکستن عادت‌ها شکل می‌گیرد؛ در حقیقت نویسنده با ناهمخوان کردن زمینه و شیء این امر را در خواننده برمی‌انگیزد. در شاهنامه فردوسی، این امر، به‌خصوص در داستان سیاوش با اغراق و توصیف‌های مبالغه‌آمیز از رفتارهای پهلوانان همراه است و از آن جمله می‌توان به توصیف شرح شکار کردن سیاوش در حضور افراسیاب و سپاهیان تورانی اشاره کرد که حتی باعث تعجب جنگاوران و شرکت‌کنندگان در شکار می‌شود:

سیاوش به دشت اندرون گور دید چو باد از میان سپه بردمید

magiran.com

سبک شد عنان و گران شد رکیب همی تاخت اندر فراز و نشیب
یکی را به شمشیر زد بر دو نیم دو دستش ترازو شد و گور سیم
به یک جو ز یکسو گرانی نبود نظاره شد آن لشکر شاه زود
بگفتند یکسر همه انجمن که اینت سرافراز و شمشیرزن
به آواز گفتند با یکدگر که ما را بد آمد از ایران به سر

(همان، بیت ۱۴۸۵ ـ ۱۴۹۰)

۳ـ۴ـ۳. مرگوارگی: انسان همیشه از مرگ هراس داشته است و دیدن جسد و گور برای او تکان‌دهنده و عبرت‌آموز بوده است. این ترس از مرگ در متون مختلف ادبی از جمله داستان سیاوش نیز دیده می‌شود؛ از آن جمله می‌توان به ترس سیاوش از مرگ و هراس از سرانجام خویشتن اشاره کرد که سیاوش در این داستان با آن روبروست؛ از آن جمله زمانی است که سیاوش تصمیم می‌گیرد به توران و دربار افراسیاب پناهنده شود:

یکی اسب زرّین‌ستام گران بیامد دمان زنگه شاوران
چو نزدیک تخت سیاوش رسید بگفت آنچه پرسید و گفت و شنید
سیاوش به یک روی از آن شاد گشت به یک روی پر درد و فریاد گشت
ز دشمن همی دوست بایست کرد ز آتش کجا بردمد باد سرد
ز دشمن نیاید مگر دشمنی به فرجام هر چند نیکو کنی

(همان، بیت ۱۲۴۱ ـ ۱۲۴۶)

دیگر هراس سیاوش از مرگ، زمانی عیان می‌شود که او در سیاوش‌دژ ـ شهری که به دست خود ساخته است ـ در نهایت خوشی زندگی می‌کند؛ اما با وجود این دلش بیمناک است؛ چرا که با وجود این همه

magiran.com

آسایش، او در شهری از سرزمین دشمن زندگی می‌کند. سیاوش در پاسخ به امیدواری‌ها و دلداری‌های پیران‌ویسه ـ وزیر افراسیاب ـ به او می‌گوید:

تو ای گرد پیران بسیار هوش — بدین گفت‌ها پهن بگشای گوش
فراوان برین نگذرد روزگار — که پیکار بیدار دل شهریار
کند زار کشته مرا بی‌گناه — کسی دیگر آید بدین تاج و گاه
تو پیمان همی داری و راه راست — ولیکن فلک را جز آن است خواست
ز گفتار بدگوی و از بخت بد — بدین برچنان بی‌گناه بد رسد

(همان، بیت ۱۷۷۸ ـ ۱۷۸۲)

٤ـ۳. تحلیل ساختار داستان از منظر جدول کارپرداخت‌نما

جدول کار پرداخت‌نما (Actantial Table) نمایه و جدولی است که یکی از ساختارگرایان به نام «گریماس» به پشتوانه ریخت‌شناسی پراپ (۱۸۹۵ـ۱۹۷۰م) و بر اساس کتاب «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» او، نمونه‌برداری کرده است. تلاش ولادیمیر پراپ که یکی از شکل‌گرایان و متفکران روسی عصر خویش است، بیشتر صرف طبقه‌بندی ادبیات عامه و قصه‌های عامیانه مردم اروپا ب‌ویژه مردم روسیه شد که بعدها به دلیل همخوانی و همگونی آن با داستان‌ها و نمایشنامه‌های ادبیات رسمی به ابزاری در جهت نقد و تحلیل آن بدل شد.

طبق این جدول، همیشه یک نفر در مرکز کانون داستانی است که هدفی را دنبال می‌کند؛ به این فرد آماج‌خواه (Objective) می‌گویند. این فرد توسط فردی که به او آماج‌نیرو (Sender) گفته می‌شود، تحریک و به سوی هدف گسیل می‌شود. از رخ دادن این آماج کسی یا چیزی بهره‌مند می‌شود که به او نیز آماج‌بهره‌جو (Receiver) گفته می‌شود. کسانی که در این راه آماج‌خواه را یاری می‌دهند، یاریگران (Helpers) و آنانی که از رسیدن آماج‌خواه به آماج جلوگیری می‌کنند، برابرستیزگران (Opponents) خوانده می‌شوند.

همچنان که در توضیح نقشه داستانی سیاوش گفته شد، داستان در فراز و فرود خود سه سیر را به همراه دارد؛ بنابراین می‌توان در هر بخش، انتظار حضور آماج‌نیروها، آماج‌بهره‌جوها و یاریگران و برابرستیزان

magiran.com

متفاوتی را داشت. بدیهی است در تمام طول داستان تنها عنصر ثابت آن، آماج‌خواه، یعنی سیاوش است و لزوماً بقیه ارکان داستان ثابت نیست.

در بخش اول داستان، آماج سیاوش بازگشت به ایران و دیدار با پدر است که عامل حرکت و تحریک او درونی و نیاز یک فرزند به دیدار پدر و نمایش هنرهای فرا گرفته شده است:

[سیاوش] چنین گفت با رستم سرفراز که آمد به دیدار شاهم نیاز
بسی رنج بردی و دل سوختی هنرهای شاهانم آموختی
پدر باید اکنون که بیند ز من هنرهای آموزش پیلتن

(همان، بیت ۹۳ ـ ۹۵)

در این راه آماج‌بهره‌جو، خود سیاوش است؛ چرا که قصد دارد بعد از سال‌ها آموزش و تعلیمِ هنرهای گوناگون در کنار پدر زندگی شادمانه‌ای را آغاز کند. یاریگر او نیز رستم، پهلوان ایرانی است که در این سال‌ها نقش دایه و معلم را بر عهده داشته است:

گو شیردل، کار او را بساخت فرستادگان را به هر سو بتاخت
ز اسپ و پرستنده و سیم و زر ز مهر و ز تیغ و کلاه و کمر
ز پوشیدنی هم ز گستردنی ز هر سوی آورد آوردنی...
همی رفت با او تهمتن به هم به آن تا سپهبد نباشد دژم

(همان، بیت ۹۶ ـ ۱۰۱)

برابرستیز اصلی سیاوش در این بخش ـ چنان‌که آمد ـ سودابه است که با هوس‌بازی‌های خود و خیانت به کیکاووس، پدر سیاوش، آسایش و آرامش را بر سیاوش حرام می‌کند و هم او باعث دور شدن سیاوش از دربار ایران می‌شود.

در بخش دوم، همچنان که آمد، آماج‌خواه، سیاوش است و آماج او رهایی از مکرهای زنانه سودابه و به دست آوردن نام و شهرت. آماج‌نیرو نیز در این بخش، درونی و ترس از گرفتار شدن در توطئه‌های سودابه است:

magiran.com

[سیاوش] به دل گفت من سازم این رزمگاه — به‌خوبی بگویم مخواهم ز شاه
مگر کم رهایی دهد دادگر — ز سودابه و گفتگوی پدر
و دیگر کزین کار نام آورم — چنین لشکری را به دام آورم

(همان، بیت ۶۲۳ـ۶۲۵)

آماج‌بهره‌جو نیز با توجه به آماج سیاوش، خود اوست و یاریگران او بهرام و زنگه شاوران و مردان جنگجوی ایرانی است. در این بخش سیاوش برابرستیز ندارد:

[سیاوش] گزین کرد از آن نامداران سوار — دلیران جنگی ده و دو هزار
همه پهلوی پارس و کوچ و بلوچ — ز گیلان جنگی و دشت سروج...
ز گردان جنگی و نام آوران — چو بهرام و چون زنگه شاوران
همان پنج موبد از ایرانیان — برانداخته اختر کاویان

(همان، بیت ۶۴۹ـ۶۵۵)

سومین آماجِ آماج‌خواه داستان، در حرکت به سوی توران و پناهنده شدن به افراسیاب، وفای به عهد و باقی ماندن بر سر پیمان با تورانیان است. آماج‌نیروی این عمل، شخصیت پاک و درستکار خود سیاوش و برتر دانستن فرمان خداوند دادار بر فرمان پدر است؛ هر چند پدر عزیز و گرامی باشد:

[سیاوش] چنین داد پاسخ که فرمان شاه — بر آنم که برتر ز خورشید و ماه
ولیکن به پیمان یزدان دلیر — بنا شد ز خاشاک تا پیل و شیر
کسی کو ز فرمان یزدان بتافت — سراسیمه شد راه دانش نیافت

(همان، بیت ۱۱۳۴ـ۱۲۳۶)

آماج‌بهره‌جوی این بخش از داستان، مردم دو سرزمین ایران و توران هستند که با این صلح، در آرامش خواهند بود. یاریگران او از ایران بهرام و پهلوانان ایرانی سپاه او هستند که بنا به خواست سیاوش به پیمان وفادار می‌مانند و پیغام او را به کیکاووس منتقل می‌کنند؛ از دیگر سو، پیران‌ویسه وزیر افراسیاب و افراسیاب شاه توران با پذیرش پناهندگی سیاوش به توران او را در باقی ماندن در عهدش یاری می‌دهند:

magiran.com

[افراسیاب] همه شهر توران برندت نماز مرا خود به مهر تو آمد نیاز
تو فرزند باشی و من چون پدر پدر پیش فرزند بسته کمر
چنان دان که کاووس بر تو به مهر بدین گونه یک روز نگشاد چهر

(همان، بیت ۱۲۲۳ـ ۱۲۲۵)

برابرستیز سیاوش نیز با توجه به آنچه در بخش نقشه داستانی آمد، پدر او کیکاووس است که با پذیرفتن صلح از سوی فرزندش سخت مخالفت می‌کند.

نتیجه

داستان سیاوش، یکی از بهترین نمونه‌های داستان‌های ایرانی است که به سبب نوع روایت و سازگان و پیرنگ استادانه سراینده‌اش، حکیم ابوالقاسم فردوسی، به یکی از استوارترین داستان‌های شاهنامه و بلکه ادبیات پارسی تبدیل شده است. در نگاه اول به این داستان، سادگی و صمیمیت زبانی اثر، خواننده را به این گمان می‌افکند که با داستانی ساده، سرراست و حتی کلیشه‌ای روبروست، اما با گذر از اوج و فرود داستانی و تأمل در نوع روایت که جا به جا او را دچار تعلیق و کشش در خواندن می‌کند، استواری سازگان و نگاه هوشمندانه حکیم توس بر خواننده نمایان‌تر می‌شود؛ در حقیقت اگر نگوییم فردوسی در روایت این داستان، به سهل و ممتنع بودن رسیده است، باید گفت او با نگاه هوشمندانه‌اش که حاکی از شناخت درست مخاطب است، از تمام ابزارهای روایی و سازگانی خود برای زیبا و هنرمندانه‌تر کردن داستان و در حقیقت جذب مخاطب بهره گرفته است؛ امری که شاهکارآفرینی حکیم توس را یک بار دیگر به اثبات می‌رساند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

magiran.com

کتاب نامه

۱. ابوالقاسم فردوسی؛۱۳۷٦، شاهنامه؛ به کوشش ژول مول؛ تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ج۲، چ۵

۲. خانلری، زهرا (کیا)؛ ۱۳۸۰، داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی؛ تهران: توس

۳. سلدن، رامان؛۱۳۷۵، نظریه ادبی و نقد عملی؛ ترجمه جلال سخنور و سیما زمانی؛ تهران: مؤسسه فرزانگان پیشرو، چ۱

٤. تادیه، ژان ایو؛۱۳۷۷، نقد ادبی سده بیستم؛ ترجمه محمد رحیم احمدی؛ تهران: سوره

۵. میرصادقی، جمال؛۱۳۷٦ عناصر داستان؛ تهران: سخن، چ۳

٦. مارزلف، اولریش؛۱۳۷٦، طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی؛ ترجمه کیکاووس جهانداری؛ تهران: سروش، چ۲

۷. ناظرزاده‌کرمانی، فرهاد؛۱۳۸۳ ، درآمدی به نمایشنامه‌شناسی؛ تهران: سمت

۸. سجودی، فرزان؛۱۳۸۰، ساخت‌گرایی، پساساخت‌گرایی و مطالعات ادبی؛ تهران: حوزه هنری

۹. مهرگان، آروین؛۱۳۷۷، دیالکتیک مفاهیم؛ اصفهان: فردا

۱۰. علوی‌مقدم، مهیار؛۱۳۸۱، نظریه‌های نقد ادبی معاصر؛ تهران: سمت

۱۱. مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ زمستان فصلنامه ارغنون (نقد ادبی نو)؛ ش٤،س۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی